



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱)﴾

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ

فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳) وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ

عَلَيْهِمْ هُمْ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَلَمْ يَكُونُوا (۴)﴾

سوره‌ای که به نام «منافقون» است در مدینه نازل شد، رازش این بود که در مکه یا نفاق نبود یا بسیار اندک بود. نفاق این است که قدرتی باشد و انسان برای بهره‌برداری از آن قدرت، به آن قدرت نزدیک بشود و خود را به صاحبان آن مکتب منسوب بداند و واقع نباشد. در مکه یک چنین چیزی بسیار کم بود، مگر آنها که پیش‌بینی می‌کردند یا خبر داشتند؛ لذا خود را به اسلام منسوب نمی‌کردند. در مدینه وقتی وجود مبارک حضرت نزول اجلال کردند حکومتی تشکیل دادند قدرتی پیدا کردند، همان‌ها که در مکه با دین مخالف بودند، همفکرانشان در مدینه یا در مدینه بودند یا به مدینه آمدند، خود را به اسلام نزدیک می‌کردند، در حالی که معتقد نبودند. منافع خودشان را در قُرب به اسلام می‌دانستند از نظر لسان و زبان. این سوره مبارکه اوضاع اینها را خوب تشریح کرد. از درون اینها خبر داد، از قیافه‌های ظاهری اینها خبر داد، از کیفیت حرف زدن اینها خبر داد، از نیت‌های باطل اینها هم خبر داد.

فرمود: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾؛ وقتی منافقان آمدند حضور شما، می‌گویند ما معتقد هستیم که تو پیغمبر هستی! شهادت می‌دهیم. همان طوری که باید به وحدانیت خدا شهادت داد، به رسالت پیغمبر هم باید شهادت داد. ما شهادت می‌دهیم؛ یعنی معتقد هستیم که تو پیغمبر هستی. پس خبری می‌دهند از درون خود. نمی‌گویند «انک رسولُ الله»، می‌گویند: ﴿شَهِدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾؛ ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبر هستی. پس خبر آنها رسالت پیغمبر نیست، خبر آنها شهادت به رسالت است، اعتقاد به رسالت است، این مطلب اول.

این را خوب عنایت کنید تا کذب خبری و کذب مخبری از هم روشن بشود، تا مشایخ ما که فرمایشی فرمودند حرفشان هم روشن بشود و پیام آیه هم معلوم بشود. پس آنها می‌گویند: ﴿شَهِدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾، مثل اینکه ما می‌گوییم: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه و آله و سلم) رَسُولُ اللَّهِ»؛ «نشهد»؛ یعنی «نعتقد». مثل اینکه می‌گوییم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»؛ یعنی ما معتقد به توحید هستیم، همان طور معتقد به رسالت هستیم. اینها می‌آمدند می‌گفتند ما معتقد به رسالت هستیم، این مطلب اول.

ذات اقدس الهی می‌فرماید که خدا می‌داند تو رسول خدا هستی: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ﴾، اما خدا شاهد است که منافقین دروغ می‌گویند. دروغ می‌گویند یعنی چه؟ نه یعنی مطلب خبر حق است به زعم اینها دروغ می‌گویند! نخیر! اینها اصلاً دروغ می‌گویند، چون آنها نمی‌گویند «انک رسول الله» تا ما بگوییم این خبر حق است و این خبر به زعم اینها کذب است. آنها چنین خبری نمی‌دهند. آنها از قلبشان خبر می‌دهند، می‌گویند ما معتقد هستیم که تو پیامبر هستی. این خبر دروغ است. خیلی یعنی خیلی فرق است بین اینکه آنها بیایند بگویند «انک رسول الله»، آن وقت ما می‌توانیم بگوییم این خبر صدق است صد درصد، به زعم اینها این خبر کذب است. یعنی کذب مخبری و صدق خبری. اما این گونه حرف نمی‌زنند. می‌گویند ما معتقدیم که تو پیامبر هستی. این کذب خبری است، چه

اینکه کذب مخبری است. این خبر دروغ است. اینها که از رسالت پیغمبر خبر نمی‌دهند. اینها از عقیده خود خبر می‌دهند، می‌گویند ما معتقدیم که تو پیغمبر هستی. مخبر عنه اینها اعتقاد به رسالت است، نه رسالت. خیلی فرق است بین اینکه اینها بگویند: «إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ»، آن وقت اگر خدا فرمود اینها دروغ می‌گویند؛ یعنی این خبر صادق است، صدق خبری است و این خبری که صد درصد درست است به زعم اینها کذب است اینها کذب مخبری دارند، اینها دارند دروغ می‌گویند.

مثل اینکه اگر کسی یقین دارد که زید نیامده؛ منتها این جهل مرکب است. یک چنین آدمی بگوید: «جاء زید»، این خبر صد درصد درست است، این شخص خیال می‌کند که این خبر دروغ است و دارد دروغ می‌گوید. این به نسبت اوست؛ اما اگر کسی گفت که من شهادت می‌دهم که زید آمده، در حالی که معتقد نیست، این خبر واقعاً دروغ است. این از محیی زید خبر نمی‌دهد، این از عقیده خود خبر می‌دهد.

خبری صادق است که مطابق با واقع باشد، این مطلب اول. اینها از رسالت پیغمبر خبر نمی‌دهند، اینها از عقیده خود خبر می‌دهند، می‌گویند ما معتقدیم تو پیامبر هستی. این صد درصد دروغ است، چرا؟ برای اینکه اینها از عقیده خود خبر می‌دهند و حال اینکه عقیده ندارند. بنابراین هم کذب خبری است، هم کذب مخبری.

«فَتَحْصِلْ أَنَّ هَاهُنَا أُمُورًا»، یک: اگر کسی بگوید این شخص پیغمبر است و معتقد باشد، هم صدق خبری است هم صدق مخبری. اگر بگوید این شخص پیغمبر است و معتقد نباشد منافق باشد، صدق خبری است به زعم مخبر، کذب خبری و کذب مخبری است. به عقیده این شخص منافق، این خبر دروغ است و دارد دروغ می‌گوید؛ اما اگر کسی مؤمن باشد بگوید: «إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ» هم خبر صادق است، هم مخبر صادق است. منافق که نمی‌گوید: «إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ» تا ما بگوییم صدق خبری دارد و کذب مخبری. منافق می‌گوید ما «نشهد»؛ یعنی «نؤمن و نعتقد بأنک

رسول الله». این کذب خبری است دروغ می‌گویند. کذب خبری است کذب مخبری با هم است، چون از هر خبری که مطابق با واقع باشد صدق است. این که از واقع خبر نمی‌دهد او از عقیده خود خبر می‌دهد. مخبر عنه او عقیده است، او چنین عقیده‌ای ندارد.

بنابراین کذب خبری است و اینها هم دروغ می‌گویند. اینکه خدا فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۱، اینها دروغ می‌گویند؛ یعنی هم خبر کاذب است، هم اینها دروغ می‌گویند. اینها هم می‌گویند ما معتقدیم تو پیغمبر هستی، این خبر دروغ است و اینها هم دارند دروغ می‌گویند.

بنابراین این طور نیست که کذب، کذب مخبری باشد و صدق خبری. اگر آنها بگویند «إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ»، صدق خبری است و کذب مخبری. اما آنها نمی‌گویند «إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ»، می‌گویند: «نَحْنُ نَشْهَدُ، نَعْتَقِدُ، نُوْمِنُ بِأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ». اینها از درون خودشان خبر می‌دهند، این خبر هم مطابق با واقع نیست. واقع که قلب اینهاست انکار و کفر است.

بنابراین هم کذب خبری است هم کذب مخبری. اینها دروغ می‌گویند، خبرشان دروغ است، چون مطابق با واقع نیست، واقع از قلب است. این کسی که می‌گوید من به شما علاقه‌مند هستم این دروغ می‌گوید کذب خبری است و کذب مخبری است، برای اینکه علاقه یک امر قلبی است او هم که در قلبش چنین علاقه‌ای نیست. پس «کم فرق» بین اینکه اینها بگویند: ﴿إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾، که این صدق خبری است و کذب مخبری، آن هم به زعم اینها. یا بگویند: «نَحْنُ نَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ»؛ یعنی «نَعْتَقِدُ وَنُوْمِنُ بِأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ»، این کذب خبری است کذب مخبری هم هست.

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۷؛ سوره حشر، آیه ۱۱.

﴿قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾، ولی ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ﴾، اینکه ما می‌گوییم اینها دروغ می‌گویند، باید مشخص باشد تو رسول الله هستی بدون تردید. اینها که می‌گویند ما معتقدیم که تو رسول الله هستی، از عقیده خود خبر می‌دهند، یک چنین عقیده‌ای ندارند؛ مثل اینکه بگویند: «جاء زيد» و زيد نیامده. اینها از عقیده خود خبر می‌دهند، نه از رسالت تو. اینها چنین عقیده‌ای ندارند. پس هم کذب خبری است هم کذب مخبری.

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾؛ دروغ می‌گویند، می‌گویند ما «نشهد»، اینها «لا یشهدون». می‌گویند: «نؤمن»، اینها «لا یؤمنون»، می‌گویند: «نعتقد»، اینها «لا یعتقدون».

راز این دروغ‌گویی برای چیست؟ چون دیدند یک حکومت مرکزی تشکیل شد، قدرتی پیدا شد، یا می‌خواهند از این قدرت سوء استفاده کنند نزدیک بشوند، یا می‌خواهند از این قدرت مرکزی که با منافقین درگیر می‌شود در امان باشند ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾، اینکه می‌گویند ما «نشهد»؛ ما شهادت می‌دهیم، با سوگند هم این مطالب را می‌گویند، این یمن، این سوگند را سپر قرار دادند. معلوم می‌شود این کار را کردند که از خطر در امان بمانند. وقتی از خطر در امان ماندند و کسی با اینها کار نداشت، آن وقت از سفره پربرکت اسلام هم سوء استفاده می‌کنند. آن برای مرحله بعدی است.

﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾، «جُنَّة»؛ یعنی سپر. بعد کم‌کم که نزدیک شدند، ﴿فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾، این «صد» با «صاد» که قبلاً هم معنا شد؛ یعنی «انصرفوا بأنفسهم و صرفوا غیرهم»؛ خودشان منصرف شدند نیامدند و جلوی آمدن دیگران را هم گرفتند. ﴿فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾، دستورهای فراوانی ذات اقدس الهی در پرهیز از منافقان داده که بخش‌های قابل توجهی از اینها در سور قبلی گذشت.

در آیه ۵۲ سوره «مائدہ» به این صورت آمده است: ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾، قرآن کریم، منافقون را می‌گوید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾، برای اینکه قلبشان که شهادت نیست، ایمان نیست، اعتقاد نیست. زبانشان این است که در قلب ما اعتقاد است و دروغ می‌گویند، چون در قلبشان اعتقاد نیست. ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾، نه «یسارعون الیهم»، اینها باطناً با کفار هستند، چون باطناً با کفار هستند از اینکه به سرعت به آنها گرایش دارند، به سمت کفار نیست، چون خودشان کافرند. سعی می‌کنند فوراً خودشان را در جمع آنها حاضر ببینند. ﴿يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾، نه «الیهم». اگر کسی تازه بخواهد به سمت بیگانه گرایش پیدا کند، می‌گویند: «سار الیهم». اما جزء بیگانه‌هاست؛ مثل اینکه آدم تا خطری شنید، به پناهگاهش می‌رود، پناهگاه اینها هم بیگانه هستند. ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾، درباره کفار، چون آیه قبلش که آیه ۵۱ بود این بود که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِنكُم فإِنَّهُ مِنهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ که فرمود اگر کسی با آنها باشد، از آنها محسوب می‌شود.

اینها چرا به آن سمت گرایش دارند؟ می‌گویند ما رابطه‌مان را چرا با بیگانه‌ها قطع نکنیم؟ شاید این نظام شکست بخورد و از بین برود! شاید آنها برگردند! پس ما باید رابطه‌ای با آنها داشته باشیم. ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ يُسَارِعُونَ﴾، در بین بیگانه‌ها، چرا؟ ﴿يَقُولُونَ نَحْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾؛ شاید اوضاع برگردد. آن وقت ما چرا آسیب ببینیم؟ آن وقت ذات اقدس الهی در پاسخ اینها می‌فرماید اگر از این طرف نظام اسلامی ادامه داشت و اوضاع به نفع اسلام خاتمه پیدا کرد جواب خدا را چه می‌دهید؟ ﴿فَعَسَىٰ اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ﴾، یا شما را پیروز کند، یا از راه غیب دستور الهی برسد. ﴿فَيُضْبِحُوا﴾، همین منافقانی که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ است و ارتباط تنگاتنگ

با بیگانه دارند، می‌گویند شاید این نظام شکست بخورد آنها بگردند، ﴿فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ تَادِمِينَ﴾^۱ اینها کار منافقان است.

پرسش: امر الهی که می‌رسد چه چیزی هست؟

پاسخ: امر الهی معجزه است و قدرت‌های پیش‌بینی نشده است. این فتح یک فتح ظاهری است که ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾^۲ فتح مبین داریم، فتح مطلق داریم. اینها را قرآن کریم مشخص کرده است که اینها جنگیدند و پیروز شدند. یک وقت اوامری پیش‌بینی نشده نظیر آنچه درباره وجود مبارک موسای کلیم اتفاق افتاد، آن مسئله معجزه اصلاً پیش‌بینی نمی‌شد که دریا خشک بشود. خیلی از مواردی بود که ذات اقدس الهی یاری کرده است: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۳ یعنی «بأمر الله»، «بحکم الله» اینها هم ممکن است پیش بیاید، چه اینکه پیش هم آمده است.

پرسش: اینها همه فتح است.

پاسخ: نه فتح جنگی نیست. یک وقت انسان می‌جنگد با شمشیر پیروز می‌شود، یک وقت است نه، به امر غیبی پیروز شده. در جریان فتح مکه که آنها مجبور شدند این اسلحه‌ها را کنار بگذارند این اباسفیان منحوس حرکت می‌کرد می‌گفت: «لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي»^۴ همین طور راه می‌رفت و با خودش حرف می‌زد که چه طور شد که اینها پیروز شدند؟ ما با شمشیر می‌جنگیدیم اینها با چوب‌دستی! ما سوار داشتیم با شتر بودیم با اسب بودیم، اینها پیاده! ما به لشکریاگان کباب شتر می‌دادیم، اینها خرما می‌دادند! ما مسلح بودیم، اینها سلاح نداشتند! مخصوصاً در

۲. سوره فتح، آیه ۱.

۳. سوره بقره، آیه ۲۴۹.

۴. السيرة الحلبية، ج ۳ ص ۵۵: الروض الانف الوكيل، ج ۷، ص ۱۳۵؛ «قَالَ: فَتَابُوا بَعْدُ وَحَسُنَ إِسْلَامُهُمْ وَرُويَنَا بِإِسْنَادٍ مَتَّصِلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَلَى أَبِي سُفْيَانَ، وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو سُفْيَانَ قَالَ فِي نَفْسِهِ لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي، فَأَقْبَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى ضَرَبَ بِيَدِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَقَالَ: يَا أَبَا سُفْيَانَ فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ».

جنگ بدر و امثال آن. در جریان فتح مکه هم همین طور بود، می گفت: «لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْنِي»، چگونه شد که اینها پیروز شدند؟ وجود مبارک حضرت از پشت سر رسید دست روی شانه نحس اباسفیان گذاشت فرمود: «بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ»، شما قدرت های الهی را حساب نکردی. ما که به جهت نظامی پیروز نشدیم. این می شود همان ﴿أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ﴾. یک وقت است انسان پیروز می شود می کشد کشته می شود شهید می شود، عده ای را اسیر می گیرد می کشد، این به حسب ظاهر با شمشیر است. یک وقت است اصلاً که ﴿قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾،^۵ وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که من منصور به رعب هستم؛ یعنی ترس مرا خدا در دل عده ای انداخت، بنابراین یک وقت است که با شمشیر، یک وقت با رعب که حضرت فرمود: «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ»؛^۶ چون در قرآن آمده: ﴿سُئِلْنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾، این می شود «امر من الله».

بنابراین این قسمت را فرمود منافقین کاذب هستند و ایمان و سوگندشان را سپر قرار دادند و راه بدی هم انجام دادند، چرا راه بد را رفتند؟ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا﴾، اوّل به حسب ظاهر ایمان آوردند، دیدند که منافعشان تأمین نمی شود، ﴿ثُمَّ كَفَرُوا﴾، اینها مرتدّینی هستند که به بهانه ضعیف ایمان آوردند و به بهانه دیگر از ایمان بیرون آمدند. ﴿فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾، ذات اقدس الهی به همه قلبی داد که انسان چیز بفهمد. اگر کسی از این هوش و استعداد الهی استفاده کرد، علمش اضافه می شود، آن فتح باب می شود، این ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾^۷ اختصاصی به مسائل مالی یا درجات بهشت ندارد. اگر کسی واقعاً این استعدادش را در راه صحیح مصرف کرد، قبلاً اگر یک مطلب را با یک ساعت می فهمید حالا با یک ساعت بیش از یک مطلب را می فهمد، ده مطلب را می فهمد. ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾ نسبت به یک عده، ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ نسبت به یک

۵. سوره حشر، آیه ۲.

۶. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۲۰.

۷. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

عده. این استعداد را در راه صحیح که مصرف بکند، همان یک ساعت مطالعه‌ای را که قبلاً می‌کرد الآن ده تا مطلب را می‌فهمد. این اختصاصی به ثواب «یوم القيامة» ندارد، اینها فیض است و اگر - خدای ناکرده - این را در بیراهه مصرف کند، در این دل را می‌بندد. در دل را که می‌بندد فرمود: ﴿فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾، چاپ می‌شود. چیزی مثل کفر وقتی که چاپ شد، قابل زوال نیست. گاهی دارد: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾^۸ که در سوره «صف» بود یا بعد از بیان بسیاری از نقشه‌های مشئوم اینها دارد که ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾^۹ چه موقع خدا ختم می‌کند؟ ختم یعنی مهر. وقتی کل این صفحه دل را اینها با سوء اختیار خود از کفریات پر کردند، فرمود ما آخرش را مهر می‌کنیم امضا می‌کنیم، مهر می‌کنیم، وقتی مهر شد قابل نوشتن نیست. کجا را بنویسند؟ اینها با سوء اختیار خودشان قلبشان را پر از کفریات کردند، دیگر ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾. این طبع، این ختم، امثال آن، یعنی ما دیگر فیضمان را برداشتیم. در بحث اضلال کیفری هم ملاحظه فرمودید چیزی خدا به اینها بدهد به عنوان ضلالت که نیست. این که فرمود: ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^{۱۰}، این را اوّل سوره مبارکه «فاطر» مشخص کرد که فرمود ما اضلال ابتدایی که نداریم، آنچه داریم هدایت ابتدایی است که ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ﴾^{۱۱}؛ ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾، فراوان است. اصلاً انبیا آمدند برای هدایت، این هدایت ابتدایی است. اگر کسی به این هدایت ابتدایی پاسخ مثبت داد، هدایت پاداشی که گرایش قلب است، امکانات بیشر است، وسایل است، آن نصیب او می‌شود. فرمود: ﴿يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^{۱۲}، ﴿إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾^{۱۳}؛ ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^{۱۴} این هدایت پاداشی است هدایت ابتدایی که

۸. سوره صف، آیه ۵.

۹. سوره بقره، آیه ۷.

۱۰. سوره نحل، آیه ۹۳؛ سوره فاطر، آیه ۸.

۱۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۱۲. سوره فاطر، آیه ۲.

۱۳. سوره بقره، آیه ۲.

نیست. هدایت ابتدایی شامل حال اینها شد اینها اهل تقوا شدند. ببینید کسی اصلاً گرایش دارد دلش می‌تپد که نمازش را اوّل وقت بخواند و اگر پیشنهاد خلاف بدهند اصلاً حاضر نیست که مذاکره بکند. اینها فیض خداست. قلب او هدایت می‌شود، میل او، گرایش او به این سمت می‌افتد. اینها هدایت‌های پاداشی است؛ اما اضلال کیفری یعنی آن توفیق را برمی‌داریم. لذا در اوّل سوره مبارکه «فاطر» فرمود: ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ﴾؛ دری را که خدا از روی رحمت باز کند، کسی نمی‌تواند ببندد. ﴿وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُمْسِكَ لَهُ﴾؛^{۱۴} این در را خدا می‌بندد، همین! نه اینکه ضلالت بدهد به کسی! این لطف و فیضی که تا حال می‌داد حالا می‌بندد این شخص را به حال خودش رها می‌کند. این شخصی که به حال خودش رها شد، از هر جهت نیازمند است سقوط می‌کند. منافقین در مدینه این راه را طی کردند که از راه اسلام ظاهری گذشته از اینکه ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾، به مقصد هم برسند به برنامه‌هایی برسند؛ ولی کارشکنی‌هایشان را هم داشتند. تقریباً یک سوم مردم مدینه اعمّ از مهاجر و انصار اینها منافق بودند، به دلیل اینکه در جریان جنگ أحد که هزار نفر حرکت کردند بروند به صحنه أحد، تقریباً سیصد و اندی در برابر پیغمبر برگشتند! این را شما اگر به عنوان رسول الله پذیرفتید، این خودش پیشاپیش شما دارد حرکت می‌کند به طرف أحد. شما حالا تقریباً سیصد و خورده‌ای از منزل درآمدید، در بین راه، در همین در مدینه برگشتید، یعنی چه؟ پس آیات فراوانی هم در سوره‌های مدنی درباره نفاق و منافقین و کارشکنی‌های اینها هم هست. اینها سعی می‌کردند که اسلام شکست بخورد برابر آیه ۵۲ سوره «مائده» که این هم در مدینه نازل شد که ارتباطشان تنگاتنگ با بیگانه‌ها بود.

در جریان سفر تبوک که شبانه در کنار آن درّه، سنگر گرفتند تا اینکه شتر حضرت را برمانند و - خدای ناکرده - حضرت سقوط بکند، این هم که نشد. قصّه إفک که در آیه یازده به بعد سوره «نور» آمده که پست‌ترین کار اینها بود که با حیثیت پیغمبر مبارزه بکنند، آن هم که نشد. پس کاری از دست منافقین برنیامد که بر علیه پیامبر نکنند. رقمشان هم که کم نبود. سیصد و اندی نفر بودند. حیثیتی هم برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نگذاشتند، چون ممکن است همسر پیغمبر کافر باشد، این ننگ نیست. این لوط بود که همسرش کافر بود، این نوح بود که همسرش کافر بود؛ اما اگر - خدای ناکرده - آلوده بشود آبروی آن پیغمبر از بین می‌برد؛ لذا قرآن کریم می‌گفت زن پیغمبر ممکن است کافر باشد، مثل لوط، اما ممکن نیست آلوده بشود. این منافقین این إفک را به راه انداختند. فرمود این إفک قصه عظیمی است: ﴿تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾^{۱۵} این هم آیه سوره مبارکه «نور» است. پس هر کاری از دست اینها برآمد کردند.

یک بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که آن بیان را المیزان خوب تشریح کرد. حضرت در نهج البلاغه دارد: «النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا»^{۱۶} عده‌ای از مردم که گرایش نفاق دارند، اینها با دستگاه حکومتی نزدیک می‌شوند که منافعشان حفظ بشود که بعدها سعدی دارد: «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»^{۱۷} این در بیان نهج البلاغه است: «النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا». سیدنا الاستاد یک تحلیل خیلی عمیق دارد؛ می‌فرماید تقریباً یک سوم مردم مدینه منافق بودند. اینها در کارشکنی‌های سیاسی حضور داشتند برابر آیه ۵۲ سوره «مائده» که خواندیم. در بی‌ادبی‌ها و حرمت‌شکنی‌ها قصه إفک را راه انداختند که آن‌جا مشخص است که ﴿تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾. در جریان ترور کردن و فتک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در قصّه برگشت از تبوک که آن

۱۵. سوره نور، آیه ۱۵.

۱۶. نهج البلاغه (للصّحی صالغ)، خطبه ۲۱۰.

۱۷. گلستان سعدی، دیباچه.

هم قابل انکار نیست. جمعیتشان قابل توجه، دسیسه‌شان قابل انکار نیست، بدطینتی اینها، بی‌حیثیتی اینها مشخص است. همین که حضرت رحلت کرده است و سقیفه به پا شد، تمام کارشکنی‌های نفاق منافقان رخت برپست. یا باید بگوییم این جمعیت زیاد یک روزه از بین رفتند، اینکه نیست. یا برگشتند مثل سلمان و اباذر مؤمن شدند، این هم که نیست. یا با سقیفه ساختند و این هم همه هست؛ لذا بعد از تشکیل سقیفه ما منافقی در مدینه نداشتیم. این تحلیل خیلی ارزنده است. گرچه متنش در نهج البلاغه است که «الْإِنْسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا»؛ اما تحلیل خیلی حکیمانه است. فرمود اینها کجا رفتند؟ جمعیتشان یک نفر و دو نفر نبودند که ما بگوییم مُردند! یک سوم این طور بودند شما هیچ یعنی هیچ! هیچ اثری از نفاق بعد از سقیفه نمی‌بینید. همه آنها سر کار آمدند، این خطر هست.

فرمود اینها ﴿فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾، ولی اینها نمی‌فهمند که قلبشان حالا بیمار شد.

پرسش: این ندامت چه فایده‌ای برای اینها دارد؟

پاسخ: حالا بعد به مسئله ندامت می‌رسیم، هر کسی پشیمان می‌دهد؛ منتها سودی ندارد «و لما ينفعه الندم»؛ پشیمانی سودی ندارد. یک معتاد در آخر می‌بیند که همه چیزی را باخت و چیزی هم ندارد. حالا این پشیمانی چه سودی دارد؟ اما اینها هنوز به آن جا نرسیدند الآن تازه به کامشان رسیده‌اند.

غرض این است که این جمعیت زیادی که هیچ خلاfi نبود که اینها نکنند و کارشکنی نبود که اینها نکنند، همین که سقیفه به پا شد، تمام کارشکنی‌ها برطرف شد. «اعاذنا الله من شرور انفسنا».

«و الحمد لله رب العالمين»